

راه‌های حل تعارض بین رضا و عدم رضا در موارد تعلق قضاء الهی به کفر و معصیت

jsorush@chmail.ir

جمال سروش / استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه ملایر
دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۳۰

چکیده

در نگاه توحیدی، همه کارها حتی افعال اختیاری انسان، متعلق قضا و قدر الهی است. از سوی دیگر، با توجه به کامل مطلق بودن خدا و احسن بودن نظامش، لازم است که همواره راضی به قضای الهی باشیم. حال وظیفه انسان در موارد کفر و عصیان چیست؟ رضا یا عدم رضا؟ اندیشمندان اسلامی از دیرزمان پاسخ‌های متعددی به این مسئله داده‌اند که مهم‌ترین آنها بدین‌قرار است: ۱. صاحب رساله قشیریه با تخصیص؛ ۲. برخی عرفا با تفکیک بین قضا و مقضی؛ ۳. میرداماد با تفکیک بالذات از بالعرض؛ ۴. ملاصدرا با تدقیق در معنای قضا و لازمه آن؛ ۵. ربانی گلپایگانی با تفکیک قضا تکوینی از قضا تشریحی؛ ۶. شهید مطهری با تفکیک کار منسوب به خدا از کار منسوب به بنده؛ ۷. راه‌حل دیگر، توجه به ملاک رضایت و عدم رضایت؛ یعنی حسن و قبح عمل است که به نظر نگارنده ریشه حل مشکل است. در این نوشتار، با طرح و بررسی پاسخ‌های مذکور به روش توصیفی - تحلیلی درصدد حل این معمای اخلاقی هستیم.

کلیدواژه‌ها: قضا و قدر، رضا به قضا، رضا به کفر، تعارض اخلاقی.

مقدمه

مسئله «رضا به قضای الهی» و وجوب آن، از این جهت که به صفتی از صفات کمالی انسان مربوط می‌شود، مسئله‌ای اخلاقی به‌شمار می‌رود. اما از جهت اینکه در ذیل بحث قضای الهی مطرح می‌شود، به ویژه اگر مقصود رضای فکری به قضای الهی باشد، از فروعات مسئله فلسفی است. اما اگر رضای قلبی به قضای الهی مقصود باشد (که ظاهر روایات این‌گونه است) مسئله‌ای عرفانی نیز تلقی می‌شود؛ چرا که رضای قلبی امری فراتر از تئوری و نظر و مربوط به عمل و سلوک عبد در جهت وصول به حق است که در عرفان عملی شکل می‌گیرد. بدین‌سان، می‌توان گفت: این مسئله، مسئله‌ای است که از زوایای مختلف می‌توان به آن پرداخت، ولی در این نوشتار رویکرد ما به مسئله و حل آن بیشتر، فلسفی - اخلاقی است.

اهمیت بررسی این مسئله، از آن روست که مرز بین رضا و عدم رضا که هیچ انسانی از آن فارق نیست، موجب سعادت یا شقاوت است. توضیح اینکه، موارد لزوم رضا به قضا، اگر انسان راضی باشد، خدا نیز از او راضی است. چنین رضایتی موجب سعادت وی می‌شود و در موارد لزوم عدم رضا به کفر و معصیت، اگر انسان راضی باشد، خدا از او ناراضی است. نارضایتی خدا عامل شقاوت بنده می‌شود. بنابراین، اهمیت و ضرورت این مسئله، به اندازه اهمیت و ضرورت سعادت و شقاوت ابدی انسان است.

سؤال اصلی پژوهش، این است که در موارد تعلق قضای الهی به کفر و معصیت، چگونه می‌توان نسبت به آن هم راضی و هم ناراضی بود. سؤالات فرعی نیز که در ضمن پاسخ به سؤال اصلی پاسخ داده می‌شوند، عبارت‌اند از: الف. قضای الهی به کفر و معصیت بندگان نیز تعلق می‌گیرد و چرا؟ ب. آیا ما مکلف به رضای همه قضاهای الهی هستیم، یا تنها باید به قضاهایی راضی باشیم که ناظر به بندگی و ناشی از ایمان و اطاعت بندگان است؟ در ادامه، سؤال اصلی را با ذکر چند مقدمه بیشتر توضیح می‌دهیم:

الف. در نگاه توحیدی، همه امور و کارها در قلمرو قضا و قدر الهی است؛ یعنی همه امور را خدا می‌داند و می‌خواهد و محقق می‌کند؛

ب. چون خداوند متعال عالم مطلق و قادر مطلق، خیرخواه مطلق، در یک کلام، کامل مطلق است و کارهای خود را بر اساس صفات کمالی بی‌نهایت خود انجام می‌دهد، خلل و نقصی در نظام خلقتش وجود ندارد. به عبارت دیگر، نظام عالم نظام احسن است. احسن بودن نظام، بدین معنا است که «لَيْسَ فِي الْأَمْكَانِ ابْدَعُ مِمَّا كَانَ» بدیع‌تر از آنچه هست، در نظام خلقت امکان ندارد (صلیبا، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۳۱۲). به همین دلیل هر چه برای مؤمن رخ دهد، خیر است (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۷۱). اگر شب را به صبح آورد و مالک ما بین مشرق و مغرب گردد، برایش خیر و سعادت است. اگر هم شب را به صبح آورد و اعضای بدنش قطعه‌قطعه شود، باز هم برایش خیر و سعادت است (اسکافی، ۱۴۰۴ق، ص ۵۶).

ج. احسن بودن نظام خلقت را اگر انسان با عقل خویش درک کند، به قضا و قدر الهی قانع شده و عقلاً راضی می‌گردد و اگر با قلب خویش بیابد و ایمان بیاورد، به درجه بالاتری از رضا، که رضای قلبی است، نائل گشته و همه امور را به خاطر اینکه مورد قضای حق است، دوست دارد و بلکه عاشق آن است؛ به همین دلیل، ناراضی به قضای الهی شدیداً مورد مذمت قرار گرفته است. از جمله در حدیثی قدسی این‌گونه آمده است: «مَنْ لَمْ يَرْضَ بِقَضَائِي وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَدْرِي فَلْيُلْتَمِسْ إِلَهًا غَيْرِي» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۳۷۱)؛ هر که به قضای من راضی و خشنود نباشد و به قدر من ایمان نیاورد، باید که خدایی را غیر از من طلب کند.

د. متعلق قضای الهی، اگر در غیرحیطه افعال اختیاری انسان باشد، یا در قلمرو افعال اختیاری انسان، منتها افعالی که به صورت عبادت و بندگی باشد، مشکل و معمایی به وجود نمی‌آید.

ه. اما وقتی متعلق قضای الهی در قلمرو افعال اختیاری انسان و نیز به صورت کفر و معصیت باشد، نباید به آن راضی باشیم؛ چرا که: «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّخِيلِ فِيهِ مَعَهُمْ، وَ عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانٌ، إِنَّهُمْ أَلْعَمَلِ بِهِ وَ إِنَّهُمْ الرُّضَى بِهِ» (نهج البلاغه، ص ۴۹۹)؛ کسی که به کار گروهی خشنود باشد، مانند آن است که با ایشان در آن کار همراه بوده و بر هر کننده کار باطل و نادرست دو گناه است: گناه به جا آوردن آن و گناه رضا و خشنودی به آن. همچنین، «وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا قَتَلَ بِالْمَشْرِقِ فَرَضِيَّ بِقَتْلِهِ رَجُلٌ بِالْمَغْرِبِ لَكَانَ الرَّاضِي عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ شَرِيكَ الْقَاتِلِ» (صدوق، ۱۳۷۸ق، ج ۱، ص ۲۷۳)؛ اگر کسی در مشرق به قتل برسد و دیگری در مغرب باشد و به آن قتل رضایت دهد، شخص راضی در نزد خداوند شریک قاتل است.

و. حال پارادکس و معما این‌گونه شکل می‌گیرد: ما نسبت به کفر و معصیت، به خاطر اینکه قضای الهی است، باید راضی باشیم و به خاطر اینکه کفر و معصیت است، نباید راضی باشیم! چگونه می‌توان بین رضایت و ناراضی‌تی، در یک عمل جمع کرد؟. نکته قابل ذکر اینکه مقصود، رضایت یا عدم رضایت یک مؤمن است؛ چرا که کافر، خدایی را قاتل نیست تا درصدد رضای به قضای او باشد.

پارادکس مذکور همان معضل اخلاقی (Moral dilemma) یا تعارض اخلاقی (Moral conflicts) است که در اخلاق کاربردی مطرح می‌شود؛ شاخه‌ای از شاخه‌های مهم و حیاتی فلسفه اخلاق، که عملاً از دهه هفتاد قرن بیستم، به‌عنوان یک حوزه مطالعاتی مطرح شد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۶، ص ۴۹).

در این نوشتار، درصددیم با تأکید بر دیدگاه اندیشمندان اسلامی، معمای مذکور را حل کنیم. در حل این معما، از قرن چهارم تاکنون همواره پاسخ‌هایی داده شده است که آن پاسخ‌ها (غیر از پاسخ نگارنده که در پایان می‌آید)، پیشینه این بحث نیز به‌شمار می‌رود. هر یک از پاسخ‌ها را ابتدا طرح و سپس، به ارزیابی منطقی آن می‌پردازیم:

تخصیص

صاحب *رساله قشیریّه* (۳۷۶-۴۶۵)، حل مشکل را در تخصیص می‌داند؛ به این بیان که ما وظیفه نداریم و نباید به همه قضاهای الهی راضی باشیم و تنها به آن قضاهاى الهی باید راضی باشیم که متعلق قضا، کفر و معصیت نباشد: «وَاعْلَمُ أَنَّ الْوَاجِبَ عَلَى الْعَبْدِ أَنْ يَرْضَى بِالْقَضَاءِ الَّذِي أَمَرَ بِالرَّضَى بِهِ إِذْ لَيْسَ كُلُّ مَا هُوَ بِقَضَائِهِ يَجُوزُ لِلْعَبْدِ أَوْ يَجِبُ عَلَيْهِ الرُّضَى بِهِ كَالْمَعَاصِي وَفُنُونِ مِحْنِ الْمُسْلِمِينَ» (قشیری، ۱۳۷۴، ص ۲۹۸)؛ بدان که واجب بر عبد این است که راضی شود به قضائی که امر شده است به رضای به آن چون هر چیزی که به قضای الهی است جایز نیست یا واجب نیست، که بنده به آن راضی باشد، مانند معاصی و اقسام گرفتاری‌هایی که برای مسلمانان به وجود می‌آید.

ارزیابی پاسخ اول

این بیان، نوعی تخصیص است در رضا به قضا؛ یعنی به بعضی قضاها باید راضی بود و به بعضی نه. ولی این بیان صحیح نیست، رضا به قضا تخصیص بردار نیست (مطهری، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۴۸۷)؛ چرا که حکم لزوم رضا به قضای الهی (همان‌طور که در مقدمات بیان مشکل گذشت)، حکمی عقلی است و در احکام عقلی، تنها برهان ملاک قرار می‌گیرد و پیروی می‌شود (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۹۱) و تخصیص در آنها راه ندارد (سبزواری، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۹۶). توضیح اینکه در مسائل اعتباری و غیرعقلی و غیربرهانی، می‌توان قائل به تخصیص و تبصره شد. مثلاً می‌توان گفت: که هیچ کس نباید از چراغ قرمز عبور کند، مگر پلیس یا اورژانس، که بنابر مصالحی عبور آنها در برخی شرایط مجاز است. اما در مسائل عقلی چنین چیزی ممکن و معقول نیست؛ امر عقلی یا صحیح است که همواره صحیح است و یا باطل که همواره این‌گونه است. مسئله لزوم رضا به قضای الهی، امری است که با براهین فلسفی اثبات می‌شود و معلول کامل مطلق بودن خدا و احسن بودن نظام آفرینش از صدر تا ذیل است. چیزی که با برهان اثبات شود، امری عقلی و تخصیص‌ناپذیر است. بنابراین، تخصیص مذکور وجهی نداشته و پاسخ درستی نیست.

تفکیک بین قضا و مقضی

پاسخ دوم از *غزالی* و *فخر رازی* است که با تفکیک بین قضا و مقضی، درصدد حل مشکل هستند. *فخر رازی* در کتاب *محصل* این‌گونه اشکال را طرح و سپس رد می‌کند: «وَ تَاللَّهِ! إِنَّ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبٌ. فَلَوْ كَانَ الْكُفْرُ بِقَضَائِهِ لَوَجِبَ الرِّضَا بِهِ. لَكِنَّ الرِّضَا بِالْكَفْرِ كَفْرٌ. وَ الْجَوَابُ... عَنِ الثَّالِثِ إِنَّ الْكُفْرَ لَيْسَ نَفْسُ الْقَضَاءِ بَلْ مُتَعَلِّقُ الْقَضَاءِ. فَتَحْنُ نَرْضَى بِالْقَضَاءِ لَا بِالْمَقْضَى» (طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۷۲-۴۷۳).

مرحوم سبزواری در تبیین این پاسخ می‌گوید: «قضا، علم فعلی است و مقضی معلوم است و هر کدام حکمی غیر از دیگری دارند. آیا نمی‌بینی که گفته می‌شود علم خدا عین ذات اوست. در حالی که نمی‌توان گفت اشیاء (که معلوم خدا هستند) عین ذات اوست یا علم خدا به اشیاء واحد است در حالی که اشیاء کثیرند» (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۳۸۰).

پس در مواردی، مانند کفر برخی بندگان، ما هم راضی هستیم و هم ناراضی؛ به این نحو که راضی هستیم به قضای الهی که مرتبه‌ای از مراتب علم اوست و ناراضی هستیم، از مقضی که متعلق قضای اوست.

پاسخ مذکور مورد توجه برخی عرفا، مانند سهروردی صاحب *عوارف المعارف*؛ پیر شیخ سعدی (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۴۵۱) و جامی (جامی، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴) و مولوی قرار گرفته است. پاسخ مولوی در اشعاری بسیار زیبا این‌گونه بیان شده است (مولوی، ۱۳۷۳، دفتر سوم، ص ۳۵۵):

دی سؤالی کرد سائل مر مرا	ز آنکه عاشق بود او بر ماجرا
گفت نکته‌ی الرضا بالكفر کفر	این پیمبر گفت و گفت اوست مهر
باز فرمود او که اندر هر قضا	مر مسلمان را رضا باید رضا
نی قضای حق بود کفر و نفاق	گر بدین راضی شوم باشد شقاق
ور نیم راضی بود آن هم زبان	پس چه چاره باشدم اندر میان
گفتمش این کفر مقضی نی قضاست	هست آثار قضا این کفر راست
پس قضا را خواهی از مقضی بدان	تا شکالت حق شود اندر جهان
راضی‌ام در کفر زآن‌رو که قضاست	نی از آن رو که نزاع و خبث ماست
کفر از روی قضا خود کفر نیست	حق را کافر مخوان این جام ایست
کفر جهل است و قضای کفر علم	هر دو کی یکی باشد آخر حلم و خلم
زشتی خط زشتی نقاش نیست	بلکه از وی زشت را نمودنی است
قوت نقاش باشد آنکه او	هم تواند زشت کردن هم نکو

دیروز کسی که عاشق فهمیدن این مطلب بود، از من سؤالی کرد، گفت: حدیث‌الرضا بالكفر کفر؛ راضی بودن به کفر، خود کفر است را پیمبر فرموده و البته فرموده او سندیت دارد و نیز در جای دیگر فرموده است: مسلمان باید به هر قضا رضا باشد. آیا نه این است که کفر و نفاق هم قضای حق است؟ من اگر به آن راضی شوم، مشمول حدیث اول گردیده و کافر خواهم بود و اگر هم راضی نباشم، مشمول حدیث دوم می‌شوم و آن هم برای من زیان‌آور است. پس در این میان، چاره من چیست؟ من جواب گفتم که کفر، مقضی است نه قضا؛ قضا عبارت از حکم است، و مقضی آن است که بر حکم مترتب شده، پس کفر خود قضا نیست، بلکه از آثار قضا است. قضا را از مقضی تمیز بده تا اشکالت رفع شود. به کفر راضیم از آن‌رو که قضا است، نه از آن‌رو که مخالفت و خبث طینت ما است. کفر از لحاظ